

تحلیل مؤلفه‌های تبعید مخالفان سیاسی در دوره پهلوی اول (تبعیدی، تبعیدگاه، و علت تبعید)

سید محمود سادات بیدگلی*

چکیده

دوره رضاشاه از نظر میزان استفاده از کیفر تبعید برای مجازات مخالفان خود شاخص بود؛ بدین سبب، این دوره از دوره‌های پیش از خود متمایز می‌شود. تبعید ایلات و عشایر در این دوره یادآور تبعید ایلات متمرکز در دوره‌های گذشته است. تبعید مخالفان سیاست‌های اصلاحی (نظام‌وظیفه، اتحاد البسه، و کشف حجاب) و نیز دیوانیان منتقد حکومت تبعید مخالفان و منتقدان حکومت‌های دیکتاتوری را به ذهن متبادر می‌کند. نگارنده، در این پژوهش، با بررسی گروه‌های اجتماعی تبعیدیان در دوره رضاشاه، در پی پاسخ‌گویی به این پرسش است: آیا مؤلفه‌های سه‌گانه تبعیدی، تبعیدگاه، و علت تبعید در دوره رضاشاه الگوی یکسانی از وضعیت تبعیدیان را، که ناشی از سیاست واحد حکومت در این موضوع باشد، نشان می‌دهد؟ روش مورد استفاده در این مقاله روش تحلیل تاریخی با کمک اسناد و مدارک آرشیوی و نیز بهره‌گرفتن از منابع اصلی است. یافته‌های این مقاله نشان می‌دهد که در مورد وضعیت تبعیدیان در دوره رضاشاه الگوی یکسانی وجود ندارد. تحلیل مؤلفه‌های سه‌گانه پیش‌گفته نشان می‌دهد که تبعید در این دوره هم ویژگی‌های تبعید در حکومت‌های استبدادی را دارد هم شاخصه‌های تبعید در حکومت‌های دیکتاتوری را.

کلیدواژه‌ها: تبعیدگاه، تبعیدی، رضاشاه، سیاست‌های اصلاحی، مخالفان سیاسی.

* استادیار تاریخ، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، m.sadat@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۶/۲۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۰/۱۶

۱. مقدمه

گسترش شمول استفاده از مجازات تبعید در دوره رضاشاه باعث شد تا جمعیت جدیدی در برخی شهرها و روستاها به نام «تبعیدی» به وجود آید. بیش تر این افراد کسانی بودند که در مقابل سیاست‌های اصلاحی رضاشاه مقاومت می‌کردند. اگر مؤلفه‌های این نوع کیفر را شامل «تبعیدی»، «تبعیدگاه»، و «علت تبعید» بدانیم (بیش تر تبعیدیان مخالفان سیاست‌های اصلاحی بودند) باید به الگوی یکسانی از استفاده از مجازات تبعید دست یابیم. بنابراین، نگارنده در این نوشتار به دنبال آزمون این فرضیه است که مؤلفه‌های سه‌گانه تبعیدی، تبعیدگاه، و علت تبعید در دوره رضاشاه الگوی یکسانی از وضعیت تبعیدیان را، که ناشی از سیاست واحد حکومت باشد، نشان می‌دهد. درباره تبعید در دوره رضاشاه اثر پژوهشی مستقلاً منتشر نشده است و این پژوهش می‌تواند فتح‌بایی در این زمینه باشد. برای آزمون فرضیه این نوشتار، چاره‌ای جز بررسی اسناد و مدارک آرشیوی نیست تا بتوان به سیاست حکومت از میان اسناد پی برد. بنابراین، از اسناد سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، اسناد نخست‌وزیری اسناد، و اسناد مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، که اسناد دفتر رضاشاه است، استفاده شد. برای واکاوی وضعیت تبعیدیان در تبعیدگاه و خانواده آنان، عریضه‌های این افراد در مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی بررسی شد. موضوع این مقاله سری در سیاست حکومت دارد و سری در میان اجتماع و جمعیت جدید تبعیدیان؛ بنابراین، رویکرد مقاله به سمت «پژوهش‌های تاریخی مبتنی بر اسناد» سوق داده شده است؛ البته سعی شده تا از منابع اصلی نیز کاملاً استفاده شود.

در تعریف تبعیدی، که برگرفته از علم حقوق است، تبعیدی اختیار انتخاب محل زندگی خود را ندارد و محل زندگی او را حکومت مشخص می‌کند. این تعریف با تعریف کوچ اجباری متفاوت است؛ زیرا در کوچ اجباری تغییر سبک زندگی از کوچ‌روی به یک‌جانشینی از طریق فراهم آوردن تسهیلات زندگی برای کوچ‌روان است و با تبعید، که جنبه تنبیهی دارد و در مورد ایلات و عشایر هدف آن تحلیل‌بردن طوایف و ایلات و عشایر سرکش از طریق محل زندگی آنهاست، متفاوت است و در تبعید تسهیلاتی داده نمی‌شود. در اسناد آن دوره نیز دقیقاً واژه تبعید برای این‌گونه افراد به کار رفته است؛ این نیز از دلایلی است که در این نوشتار بر استفاده درست از این واژه اصرار می‌شود؛ چه در مورد سران ایلات و عشایر که در تهران در تبعید بودند و اجازه خروج از شهر را نداشتند و چه در مورد سایر افراد ایل که در جایی دوردست در تبعید بودند.

تحلیل مؤلفه‌های تبعید مخالفان سیاسی در دوره پهلوی اول؛ (تبعیدی، تبعیدگاه، و علت تبعید) ۱۳۳

۲. مفاهیم

تبعید در لغت به معنای «نفی بلد» یا «اخراج از بلد» است (دهخدا ۱۳۷۳: ذیل «تبعید»). هم‌چنین، به معنای «دور کردن»، «راندن (از شهر و جایی)» و «نفی بلد» است (معین ۱۳۸۱: ذیل «تبعید»). واژه تبعید از ریشه «بُعد» است و به معنی بیرون کردن کسی از وطنش به علت جرم سیاسی نیز به کار رفته است (افریقی مصری ۱۴۲۶ ق: ج ۱، ۳۱۶؛ ابن فارس ۱۴۲۰ ق: ج ۱، ۲۶۸). این واژه در میان فقها و حقوق دانان به معنای بیرون کردن مجرم از محل ارتکاب جرم یا اقامتگاه وی به کار رفته است (جعفری لنگرودی ۱۳۷۸: ج ۲، ۱۱۳۸). بنابراین، تبعید در ذیل حقوق جزا قرار می‌گیرد و در این چهارچوب قابل بررسی است. محکومان به تبعید باید تحت‌الحفظ به جایی که محکمه معین می‌کند اعزام شوند و در آن‌جا تحت نظر بمانند. در صورت تبعید به خارج از مملکت، محکوم‌علیه را باید تحت‌الحفظ تا سر مرز برد و از مملکت اخراج کرد (ماده ۱۴ قانون مجازات عمومی مصوب ۱۳۰۴/۱۱/۷ ش، ۲۷ ژانویه ۱۹۲۶).

تبعید (exile) در اصطلاح به معنی بیرون راندن کسی از شهر یا آبادی معین به نقطه دیگر از کشور است که غالباً به صورت اقامت اجباری در نقطه معین یا ممنوعیت از اقامت در محل معین اعمال می‌شود (ایمانی ۱۳۸۳: ۲۴۳). تبعیدی (exilic) شخصی است که به دلیل انجام دادن یا انجام ندادن کاری حضورش از نظر سیاسی یا اجتماعی به تشخیص حکومت برای آن محل مضر است و به محل دیگری که حکومت تعیین می‌کند و عمدتاً تا محل اول فاصله دارد تبعید می‌شود. تبعیدگاه (place of exile) محلی است که تبعیدی موظف است مدت محکومیتش به تبعید را در آن‌جا به سر برد و معمولاً از محل ارتکاب جرم فاصله دارد. تبعیدگاه در معنای عام محلی است که دولت شخص یا اشخاصی را محکوم و مجبور به اقامت در آن‌جا می‌کند. تبعیدگاه، به مفهوم اخص، نقطه‌ای اغلب دورافتاده و بدآب و هواست که حکومت گروهی خطرناک و اصلاح‌ناپذیر را، به جرم ارتکاب جرائم سیاسی یا اجتماعی یا امنیتی، مجبور به زیستن در آن نقطه می‌کند (همان: ۲۴۴).

۳. علت تبعید

در دوره رضاشاه تبعیدیان به دلایلی گوناگون تبعید شده بودند؛ برخی از این علل ناشی از ماهیت حکومت رضاشاه بود و پاره‌ای به اقدامات تبعیدیان مربوط بود؛ اما آنچه در باب علل تبعید در این دوره می‌توان بیان کرد این است که همان‌طور که تبعید در دوره رضاشاه

خاص است و با دوره‌های قبل و بعد از خود تفاوت دارد، علل تبعید هم خاص است. تبعید در دوره رضاشاه هم ویژگی تبعید در حکومت‌های استبدادی و هم ویژگی تبعید در حکومت‌های دیکتاتوری را دارد؛ بنابراین، علل تبعید هم شامل علل تبعید در حکومت‌های استبدادی می‌شود هم شامل علل تبعید در حکومت‌های دیکتاتوری.

تبعید دیوانیان در دوره رضاشاه را می‌توان مشابه تبعید دیوانیان در دوره قاجار دانست. تبعید ایلات و عشایر مانند تبعید چهارده هزار نفر از عشایر کبیرکوه از لرستان به خراسان همانند تبعید ایلات و عشایر متمرّد در دوره نادرشاه افشار بود. تبعید مخالفان و منتقدان سیاست‌های حکومت و ترکیب گروه‌های اجتماعی این تبعیدیان به تبعید روشن‌فکران و مخالفان حکومت‌های دیکتاتوری شبیه است. بنابراین، علت تبعید در دوره رضاشاه هم شامل علت تبعید در حکومت‌های استبدادی و هم علت تبعید در حکومت‌های دیکتاتوری است.

دیوانیان و کسانی که در به‌قدرت رسیدن رضاشاه نقش مهمی داشتند از اواسط حکومت به تدریج به تبعید رفتند. تبعید علی‌محمد شوشتری به خراسان در ۱۳۰۷ ش/ ۱۹۲۸ م (شوشتری ۱۳۷۹: ۲۲۵)، تبعید علی دشتی به بهبهان در ۱۳۱۴ ش/ ۱۹۳۵ م (صفائی ۱۳۷۳: ۲۲۲)، تبعید رهنما و تجدد، تبعید دادگر، تبعید فرج‌الله بهرامی (دبیراعظم) به ملایر در ۱۳۱۴ ش/ ۱۹۳۵ م (که حتی آن‌قدر به رضاشاه نزدیک بود که برخی نامه‌های منسوب به رضاشاه به خط اوست)، تبعید عبدالحسین دیا به آذربایجان (مجد ۱۳۸۹ ب: ۱۲۴-۱۲۵)، تبعید فیروز به وردآورد و بعد به سمنان، و تبعید قائم‌مقام‌الملک (که همواره واسطه آزادی افراد بود) در ۱۳۱۹ ش/ ۱۹۴۰ م به لاهیجان (رفیع ۱۳۸۸: ۴۳) از شمار تبعید دیوانیان در دوره رضاشاه است که اگر به جرمی که این افراد مرتکب شده‌اند دقت شود، مناسبتی بین جرم و مجازات دیده نمی‌شود و به‌جز نصرت‌الدوله فیروز، که دادگاهی شد، برای بقیه دادگاهی نیز تشکیل نشد و رأساً به دستور رضاشاه تبعید شدند. درمورد این افراد نخست تصمیم به تبعید گرفته می‌شد، سپس به جست‌وجو در زندگی کاری و شخصی آن‌ها می‌پرداختند تا نکته‌ای بیابند و تبعید را توجیه کنند و برای شهربانی دوره رضاشاه یافتن این نکته مشکل نبود. شوشتری دلیل تبعید خود را نمی‌دانست. تبعید دشتی به‌سبب فشار به او برای به‌اجرا آوردن سیاست‌های حکومت بود که اتفاقاً همین نتیجه نیز به‌دست آمد. او پس از آزادی، با گردآوری گروهی از نویسندگان مسئولیت سانسور روزنامه‌ها و نشریات آن زمان را برعهده گرفت (جعفری و بحرینی ۱۳۹۰: ۳۸).

از دیوانیان تنها فردی که برای او دادگاهی تشکیل شد نصرت‌الدوله فیروز بود. فیروز دو بار در دادگاه محاکمه شد؛ بار اول به جرم گرفتن رشوه از حسن آقا مهدوی به چهار ماه

تحلیل مؤلفه‌های تبعید مخالفان سیاسی در دوره پهلوی اول؛ (تبعیدی، تبعیدگاه، و علت تبعید) ۱۳۵

حبس تأدیبی و پرداخت ۵۸۰۰ تومان دریافتی رشوه محکوم شد (فیروز ۱۳۷۵: ج ۲، ۳۲۴). پس از گذشت چندی، با وساطت مستوفی نزد شاه، در ۲۳ خرداد ۱۳۰۹/۱۳ ژوئن ۱۹۳۰ بقیه محکومیت فیروز از حبس در زندان قصر به اقامت اجباری در ملکش در وردآورد تبدیل شد (فرمانفرماتیان ۱۳۸۲: ج ۲، ۳۲۰).

شیخ‌الاسلامی بیان می‌کند که دلیل اصلی توقیف و محاکمه فیروز چشم‌ترس گرفتن شاه از شاهزادگان قاجار به سبب شورش فارس بوده است؛ زیرا هم‌زمان با فیروز، اکبر میرزا صارم‌الدوله نیز توقیف شد تا حساب کار دست بقیه بیاید (شیخ‌الاسلامی ۱۳۶۸: ۵۳-۵۴). در بار دوم نیز فیروز به دلیل ظن شاه به مقالاتی که روزنامه‌های فرانسوی علیه شاه می‌نوشتند و شاه فکر می‌کرد به تحریک فیروز است (مکی ۱۳۶۲: ج ۵، ۹۶) و این که فیروز با کاردار فرانسه، که اتفاقاً مستأجر فیروز هم بود، ملاقات کرده بود در ۳۰ فروردین ۱۳۱۶/۱۹ آوریل ۱۹۳۷ دست‌گیر و به سمنان تبعید شد. فرمانفرماتیان علت تبعید فیروز را گزارش او علیه شرکت نفت ایران و انگلیس می‌داند و توطئه انگلیس را در این زمینه مؤثر می‌داند. پرونده درآمد نفت را هم شاه به او سپرده بود و او نیز گزارش خیلی سخت و مخالفی علیه شرکت داده بود که معلوم می‌کرد شرکت در محاسبات نفتی کلاه سر ایران می‌گذارد (فرمانفرماتیان ۱۳۸۲: ج ۳، ۱۸۱). فیروز در دادگاه به سبب دریافت مبلغی جزئی رشوه محاکمه شد؛ به گونه‌ای که همه متوجه شدند بحث دریافت رشوه حاشیه و دلیلی برای عزل و تبعید فیروز است. حتی خود نصرت‌الدوله نیز محاکمه‌اش را برای گرفتن مبلغ جزئی، به‌عنوان رشوه، مسخره می‌کرد و در ضمن محاکمه بیان کرد که «نصرت‌الدوله دزد؛ آن هم آفتابه‌دزد» (عبده ۱۳۶۸: ج ۱، ۹۳)؛ که نشان می‌دهد علت دریافت رشوه برای محاکمه او بسیار سست بوده است.

صفائی علت تبعید عارف را شهرت او به دلیل سرودن ترانه‌های میهنی و سیاسی در دوران انقلاب مشروطه می‌داند که باعث شد دولت او را به اقامت در همدان مجبور کند (صفائی ۱۳۷۱: ۴۸). البته، جز صفائی، بقیه مورخان و حتی خود عارف نیز به خودتبعیدی در همدان اذعان دارند. باتوجه به روحیه و اشعار عارف، اگر بخواهیم گفته صفائی را بپذیریم که به اقامت در همدان مجبور شد، که اسناد آن را نشان نمی‌دهد، می‌توان گفت که عارف با روحیه‌ای که داشت نمی‌توانست با اوضاع آن زمان و مردان سیاست آن روزگار کنار بیاید و بدین لحاظ راه خودتبعیدی را در پیش گرفت. «من در مدت عمرم خیلی از این آقایان را سراغ دارم که تن به ننگ اجنبی پرستیدن دردادند و قلاده بندگی بیگانگان را با افتخار گردن گرفتند» (عارف قزوینی ۱۳۹۱: ۱۰۴). «حالا هرچه بگویم مردم

حق دارند قبول نکنند، چون رنگ آن محیطی که این مردم را به این رنگ درآورده است به خود نگرفتم» (همان: ۱۰۵).

کمال‌الملک، که زندگی در دربار چهار پادشاه را تجربه کرده بود و در زمان احمدشاه با روحیه رضاخان آشنا شده بود، پس از به سلطنت رسیدن رضاشاه نمی‌توانست با سیستم حکومتی کنار بیاید. هم‌چنین، به شاه گزارش دادند که کمال‌الملک طبعی ناآرام دارد و به تابلوی رعیت او اشاره کردند که مراد کمال‌الملک از کشیدن این تابلو آن است که مردم در زمان حکومت رضاشاه در فقر به سر می‌برند. کمال‌الملک دستورهای وزارت فرهنگ را نیز وقعی نمی‌گذاشت و درخواست شاه را برای کشیدن پرتره ولی‌عهد رد کرد (باقرزاده ۱۳۷۶: ۱۳۶-۱۳۷). همه این مسائل باعث شد تا کمال‌الملک پیش‌از آن‌که از سوی شاه آسیبی ببیند راه خودتبعیدی را در پیش گیرد.

دلیل تبعید ملک‌الشعراى بهار به اصفهان دوستی با دو نفر به نام‌های بقائی و شعله بود که بعدها کمونیست شدند (بهار ۱۳۶۸: ۶۲۵-۶۲۷).

حکومت در مجازات دیوانیان خود فقط به مجازات فرد خاطی بسنده نمی‌کرد و تبعات این مجازات دامن خانواده و بستگان او را نیز می‌گرفت. پس از تیرباران اسدی در جریان حادثه مسجد گوهرشاد، فرزندان و بستگانش به بیرجند تبعید شدند. از جمله تبعیدیان مهدی رسولی، دایی همسر اسدی، بود که فقط به دلیل وابستگی خانوادگی به بیرجند تبعید شد (ساکما، نخ، ۶۰۱۵۱).

رضاشاه در انتخابات دوره هفتم مجلس شورای ملی دخالت کرد تا مدرس رأی نیاورد. مجد از قول اسناد امریکا بیان می‌کند که دلیل حذف مدرس از انتخابات «مخالفت علنی و صریحش با دولت» بود (مجد ۱۳۸۹ ب: ۲۱۰). مدرس با راه‌نیافتن به مجلس باز هم به مخالفت خود با رضاشاه ادامه داد. مکی در مورد علت و نحوه دست‌گیری مدرس می‌نویسد: رضاخان وقتی از سازش با مدرس ناامید شد، دستور تبعید او به یکی از شهرستان‌ها را به رئیس شهربانی وقت داد. رئیس شهربانی هم به‌بهانه سازش مدرس با ایلات و عشایر و قصد انقلاب در دوشنبه، ۱۶ مهر ۱۳۰۷ / ۸ اکتبر ۱۹۲۸، مدرس را دست‌گیر کرد و از تهران تبعید نمود (مکی ۱۳۶۲: ج ۵، ۴۰). در هنگام دست‌گیری و تبعید مدرس، خانه او تفتیش شد و چهل اسکناس صدتومانی نو، که شماره‌های آن مسلسل بود، همراه ۷۵ تومان اسکناس کهنه به‌دست آمد (مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات ۱۳۷۸: ۱۷۹). از مدرس درباره منشأ این پول و دلیل نبودن آن سؤال کردند و وی در پاسخ گفت:

تحلیل مؤلفه‌های تبعید مخالفان سیاسی در دوره پهلوی اول؛ (تبعیدی، تبعیدگاه، و علت تبعید) ۱۳۷

شاید این پول کلاً یا بعضاً مقداری از هفت هزار و پانصد تومان که از بلدیه داده‌اند باشد؛ از آن‌ها سؤال کنید یا از مورد دیگر از موقوفه و غیره. ولی از مذاکرات ظاهر بود که بهانه‌جویی می‌کنند و الا این مطلب اگر واقعیت داشت، مسلماً از اول امر فهمیده بودند (صالحی ۱۳۸۵: ۴۹).

دلیل تبعید مدرس مخالفت با رضاشاه و سازش‌ناپذیری‌اش بود؛ اما دلیل تبعید او را دریافت پول از منابع ناشناس ذکر کردند که مشخص بود دلیل تبعید نیست. رئیس کل نظمیه در شب دست‌گیری مدرس و در پاسخ او که دلیل دست‌گیری‌اش را پرسیده بود، پاسخ داد که «شما انگلیسی هستید» (همان: ۶۵-۶۶). مجد نظر اسناد امریکا را در این باب بازتاب می‌دهد: «باید اذعان کنیم که ضرورت تبعید مدرس موجب تأسف ما هم شد؛ ولی مصالح مملکت ایجاب می‌کرد که مدرس در پایتخت نماند» (مجد ۱۳۸۹ الف: ۶۴۷).

مدرس در تبعیدگاه، به سبب تبعیدش، عمل رضاشاه را با عمل نادرشاه مقایسه و دلیل تبعیدش را حق‌گویی خود ذکر می‌کند: «شاید شنیده‌اند نادرشاه صدرالصدور را به جهت حق‌گویی شهید کرد و به مقصد هم نرسید، در موضوع تبعید و حبس من هم خواسته‌اند از نادرشاه تأسی کرده باشند» (صالحی ۱۳۸۵: ۶۶-۶۷).

اقدامات مدرس به دلیل شناخت او از ماهیت رضاخان و رضاشاه بود؛ ولی در نهایت امر اقدامات او به ایجاد حکومت مرکزی مقتدر ضربه می‌زد؛ حکومتی که از نیمه‌راه خود به دیکتاتوری تمام‌عیار با تمام مشخصاتش تبدیل شد. بنابراین، علت تبعید مدرس را باید در سازش‌ناپذیری و مخالفت با رضاشاه دانست که در ایجاد دیکتاتوری رضاشاه مانعی تلقی می‌شد. براساس گزارش‌های سالانه کنسولی انگلیس، مدرس «آدم شجاع و صادقی [است] که عقایدش را آزادانه ابراز می‌کرد و حتی بدون ترس از شاه از او هم انتقاد می‌کرد» (Iran Political Diaries 1881-1965 1997: vol. 9, 85-86) و اگر مدرس مانعی هم در ایجاد حکومت مرکزی بود، لازم بود که برای او دادگاهی تشکیل شود و طبق حکم دادگاه محکوم شود. در آن زمان و برای اقناع افکار عمومی گفته شد که مدرس زندانی و در تبعید نیست و به خوفا فرستاده شده است؛ اما شهر خوفا، که مدرس به آن تبعید شده بود، برای فرد بلندپروازی مانند او مثل زندان بود. مدرس زندانی و تبعید نبود، چون هیچ دادگاهی حکم به زندان و تبعید او نداده بود؛ اما با بررسی شرایط زندگی او در خوفا مشخص شد که هم زندانی و هم تبعیدی بود. علی‌پاشا صالح، باتوجه به اصول نهم، دهم، دوازدهم، و چهاردهم قانون اساسی مشروطه و ادله حقوقی، تبعید مدرس را غیرقانونی اعلام کرد (مجد ۱۳۸۹ الف: ۶۴۹).

علت تبعید خزعل را باید در چهارچوب گرایش کلی به ایجاد تمرکز در حکومت مرکزی ایران و رهاشدن انگلستان از سیاست عدم تمرکز دانست.

واقعاً به معنای این بود که ما باید از رضاخان حمایت کنیم و در آخرین مرحله دست از حمایت شیخ خزعل برداریم و نابودی کامل او را در عربستان [خوزستان] فراهم سازیم (تلگرام لورین به وزارت خارجه FO.371-10137، به نقل از لورین ۱۳۶۳: ۷۵).

هم چنین، اقداماتی که خزعل در دعوت احمدشاه به تهران و به تحریک کسانی مانند مدرس و قوام انجام داد در سرکوبی و تبعیدش به تهران مؤثر بود. حکومت در تبعید دیوانیان، مانند سایر تبعیدیان، الگوی یکسانی را به کار نمی برد و در مورد هر فردی از این گروه متفاوت بود؛ به گونه ای که برخی تبعیدیان شاخص و غیرشاخص در دوره رضاشاه علت تبعید خود را نمی دانستند.

پس از یازده روز توقیف، مصدق را به بیرجند تبعید کردند. «شما یازده روز است مرا بازداشت کرده اید و به من نمی گویند برای چه تقصیری گرفتارم» (مصدق ۱۳۶۹: ۵۰). مصدق تا پایان مدت تبعیدش علت تبعید خود را نفهمید.

در ۱۳۱۸ ش / ۱۹۳۹ م، شش نفر از طایفه خاوری را از خراسان به زنجان بدون دلیل تبعید کردند (کمام، شماره بازیابی: ۱۱/۲۳۳/۲۵/۱/۲۴۱). تبعید ماه جبین امیری به خوزستان در ۱۳۱۲ ش / ۱۹۳۳ م و اشرف صمدی به مراغه در ۱۳۱۷ ش / ۱۹۳۸ م از جمله تبعید افراد غیرشاخص است که بدون ذکر دلیل انجام شده است (همان، شماره بازیابی: ۱۱/۲۱۰/۱۳/۱/۱۸۷، ۹/۸۸/۲۰/۲/۵۲). احتمالاً این تبعید دلیلی داشته است و جزو حقوق تبعیدیان است که بدانند دلیل تبعید آنها چیست تا بتوانند از خود دفاع کنند؛ اما در اسناد دلیلی برای تبعید این افراد مشاهده نمی شود.

در تبعید افراد سه مؤلفه مهم وجود دارد: اول، فرد تبعیدی است که از محل سکونت خود دور شده است؛ دوم، تبعیدگاهی است که تبعیدی باید مدت تبعید خود را در آن بگذراند؛ سوم، علت و دلیلی است که حکومت، به استناد آن، فرد را تبعید کرده است. دوره رضاشاه دوره خاصی از لحاظ استفاده از این مجازات است. کیفر تبعید، که در دوره قاجار خاص عده مخصوصی از شاهزادگان و دیوانیان بود، به صورت عام و گسترده در دوره رضاشاه استفاده شده است. بنابراین، تبعیدیان از گروه های اجتماعی مختلفی اند؛ اما در همه این افراد سه مؤلفه تبعیدی، تبعیدگاه، و علت تبعید وجود دارد که به همان گستردگی گروه های اجتماعی تبعیدیان این مؤلفه ها هم متنوع و بررسی کردنی است که در این مقاله بدان پرداخته می شود.

۴. تبعیدی

تبعید در دوره رضاشاه ویژگی‌های خاص خود را دارد که باعث تمایز آن از سایر دوره‌های تاریخ ایران می‌شود. در این دوره از تبعیدی‌های دسته‌جمعی دوره نادرشاه تا تبعید گروه‌های مخالف سیاست‌های نوسازی رضاشاه و از تبعید با انگیزه‌های اقتصادی مانند تبعید ملأکان تا تبعیدیان اشتراکی و کمونیستی به چشم می‌خورد. بنابراین، گروه‌های اجتماعی تبعیدیان متنوع و گسترده است؛ اما آنچه در مورد همه این افراد مشترک است وضعیت اقتصادی و زندگی این افراد در تبعید، چگونگی گذران معیشت و وضعیت خانواده، و حتی سرگرمی‌های این تبعیدیان در تبعیدگاه است.

۱.۴ وضعیت اقتصادی تبعیدی

وضعیت اقتصادی تبعیدیان در تبعیدگاه بستگی به علت تبعید داشت؛ چنانچه تبعیدیان به دلایل اقتصادی، مانند آنچه در مورد تبعید ملأکان و ایلات و عشایر وجود داشت، تبعید می‌شدند، در تبعیدگاه زمین‌هایی را به جای املاک مصادره‌شده خود تحویل می‌گرفتند و با درآمد حاصل از آن زندگی‌شان را تأمین می‌کردند. در این صورت، اگر هم اعتراضاتی در اسناد مشاهده می‌شود، چانه‌زنی برای دریافت معوض باارزش‌تر و شکایت از عمل ممیزان است. در مورد ایلات و عشایر، چنانچه فقط جنبه اقتصادی و تبدیل زندگی کوچ‌روی به یک‌جانشینی مطرح بود، با تسهیلاتی که دولت می‌داد، به‌رغم مقاومت آنان، امکان ادامه زندگی وجود داشت؛ اما چنانچه هدف از تبعید آنان جنبه امنیتی بود و نه تغییر شیوه معیشت و حکومت، به‌جهت مقاومت و شورش، قصد تنبیه این افراد را داشت، اصل بر سخت‌گیری و به‌تحلیل‌بردن نیروی ایلات بود؛ بنابراین، در تأمین معاش نیز سخت‌گیری می‌شد. تبعید ایلات کبیرکوه از لرستان تا خراسان نمونه‌ای از این سیاست است. این تبعید حدود هفت ماه طول کشید. گله‌های عظیم این ایلات در رسیدن به تبعیدگاه به چند رأس بز کاهش یافت؛ زیرا تبعید آنان از بهمن‌ماه و در فصل سرما شروع شد و تا شهریور سال بعد طول کشید و دام‌هایشان در مسیر لرستان تا خراسان تلف شدند (حاتمی ۱۳۸۹: ۵۳). هرچند در تبعیدگاه به آن‌ها تعدادی احشام داده شد، آنان قدرت اقتصادی بزرگ خود را از دست داده بودند و از اقتصاد کوچ‌روی به دام‌داری محدود و یک‌جانشین و کنترل‌شده تحت نظر دولت تبدیل شدند. تبعید تنبیهی گلباغی‌ها در ۱۳۱۵ ش و بلوچ‌ها در ۱۳۱۹ ش نیز با هدف تنبیه آنان در این دوره انجام گرفته است. گلباغی‌ها از نقاط سردسیر کردستان به نائین و کاشان و بلوچ‌های

منطقه گرم‌وخشک به شهرکرد، که سردسیر است، تبعید شدند. بلوچ‌های طایفه جمعه اسماعیل‌زایی از بلوچستان به شهرکرد تبعید شدند و پس از اظهار پشیمانی و بیان عجز و ناتوانی از گذران زندگی، تبعیدگاه آنان به شهرضا و اصفهان تغییر یافت. تطابق‌نداشتن کار واگذارشده به تبعیدیان ایلات و عشایر با تخصص آن‌ها نیز باعث کاهش درآمد آن‌ها می‌شد. این افراد در دام‌داری به سبک کوچ‌روی تبحر داشتند و کشاورزی نمی‌دانستند. بنابراین، واگذاری زمین به آن‌ها برای تأمین معاش کارایی نداشت. این مسئله مبتلابه بیش‌تر ایلات و عشایر تبعیدی بود. سران ایلات و عشایر، که از ایل جدا شده و با خانواده در تهران در تبعید بودند، نسبت به بقیه افراد ایل، زندگی بهتری داشتند. آنان از دولت شهریه می‌گرفتند و زندگی خود را از ابتدا از این محل و در ادامه از محل درآمد املاک معوض و نیز درآمد املاکی که داشتند، ولی آن را به دولت گزارش نکرده بودند، تأمین می‌کردند. این وضعیت در مورد ملاکان تبعیدی در تهران نیز مصداق داشت.

صارم‌الممالک درگزی، از سران ایلات شمال خراسان، از افرادی بود که میزان درآمد املاک خود را اعلام نکرده بود و از این محل چند خانه بزرگ و یک اتومبیل در تهران خرید (صارم درگزی ۱۳۸۸: ۴۹۷، ۵۰۶).

ایرانیان تبعیدی از شوروی در ایران نیز دچار تبعید شدند و اجازه نیافتند تا در هر جا می‌خواهند ساکن شوند و دولت برای آن‌ها مناطقی را مشخص کرد. آن‌ها از بدو ورود تا استقرار در تبعیدگاه از طریق شهریه دولت روزگار می‌گذرانند. این شهریه با گزارش وضعیت آنان به هیئت دولت و تصویب پرداخت شهریه در هیئت وزیران به آن‌ها پرداخت می‌شد. این افراد، که عمدتاً کارگر فنی و ماهر یا کشاورز بودند و در ابتدای ورود و با توجه به تخصصشان برای آن‌ها تبعیدگاهی در غیر سرحد مشخص می‌شد، توانستند با کمک مهارت خود و نیاز فعالیت‌های عمرانی زندگی خود را تأمین کنند؛ اما با گسترده‌شدن دامنه فعالیت گروه‌های تبلیغی و جاسوسی شوروی، که افرادی از میان این افراد نیز در بین آن‌ها وجود داشت، و نیز انتشار کتاب *خاطرات آقابکف*، که در آن گستره فعالیت‌های جاسوسی و تبلیغی شوروی‌ها مشخص شده بود و تغییر دیدگاه حکومت در استفاده از نیروی کار این تبعیدیان از اقتصادی به امنیتی، این افراد با مشکل تأمین معاش مواجه شدند. چه بسا یک مهندس متخصص احداث راه را برای کشاورزی به یزد تبعید می‌کردند (ساکما، ۳۹۶۷-۲۹۳)؛ بی‌تردید این افراد نمی‌توانستند زندگی خود را تأمین کنند. تأکید حکومت بر تبعید این افراد به مناطق داخلی ایران به این دلیل بود که عمده آنان اهل آذربایجان و خراسان بودند و اقامت آنان در شهرهای خود امکان عبور و مرور از مرز و امکان کنترل آنان را از بین می‌برد.

تحلیل مؤلفه‌های تبعید مخالفان سیاسی در دوره پهلوی اول؛ (تبعیدی، تبعیدگاه، و علت تبعید) ۱۴۱

بنابراین، غلبه وجه امنیتی و کنترل آنان باعث اتخاذ این تصمیم شد. اقامت نکردن تبعیدی‌ها در سرحد تا اول سال ۱۳۱۷ ش / ۱۹۳۸ م ادامه داشت. در این سال، به علت کثرت ورود، دولت، در تاریخ ۷ اردیبهشت ۱۳۱۷ / ۲۷ آوریل ۱۹۳۸، مصوبه‌ای صادر کرد که این افراد در زادگاه خود ساکن شوند و پنجاه هزار ریال نیز برای این کار اختصاص یافت. اما رضاشاه در نیمه دوم همان سال دستور داد تا این افراد به نقاط خاصی تبعید شوند و سرانجام تبعیدگاه‌های مشخصی به تفکیک استان‌های مختلف برای ایرانی‌های تبعیدی از شوروی معین شد (ساکما، نخ، ۵۴۱۸۰) و رضاشاه در تاریخ ۱۹ آذر ۱۳۱۷ ش / ۱۰ دسامبر ۱۹۳۸ فرمان اقامت تبعیدی‌ها در نقاط معین و لزوم تأمین هزینه مسافرت آنان و حق سفر مأموران بدرقه آنان را صادر کرد (همان).

تبعیدیان سیاست‌های سه‌گانه اصلاحی رضاشاه (نظام اجباری، اتحاد البسه، و کشف حجاب) از دولت شهریه دریافت نمی‌کردند و تأمین مخارج زندگی‌شان با خودشان بود. روحانیون تبعیدی حادثه مسجد گوهرشاد، که در تهران در تبعید بودند، خودشان باید زندگی‌شان را تأمین می‌کردند؛ زیرا اسنادی از تخصیص بودجه دولتی به‌عنوان کمک به تبعیدی‌ها در اسناد دیده نمی‌شود.

تبعید مخالفان سیاست‌های اصلاحی کوتاه‌مدت بود و با نوشتن تعهدنامه و پذیرش این اصلاحات تبعیدشان لغو شد. تبعیدانی که برای تن‌دادن با این سیاست‌ها با خود تبعیدی به عراق یا سواحل جنوبی خلیج فارس رفته بودند به جهت نزدیکی معیشت در این مناطق با زادگاه تبعیدی‌ها مشکل حادی در تأمین معاش خود نداشتند. البته، اطلاع از جزئیات زندگی این افراد اندک است.

سیدحسن مدرس، از تبعیدیان شاخص این دوره، ماهی پانزده تومان موجب داشت؛ اما به سبب آن که وی به شدت تحت نظر و حبس در تبعید بود، این موجب مستقیم بدو داده نمی‌شد. «درواقع، این مبلغ برای خرج سید بوده است؛ اما بدیهی است ژاندارم‌ها و دو عضو آگاهی تا سیر نشوند، به محبوس بیچاره چیزی نخواهد رسید» (مکی ۱۳۶۲: ج ۵، ۶۰). مبالغ تخصیصی به تبعیدیان محل اختلاف شهربانی با تبعیدیان بود؛ زیرا شهربانی این پول را هزینه نگهداری و جابه‌جایی آنان می‌دانست و نه شهریه آنان.

محمدتقی بهار (ملک‌الشعرا) مدت تبعید یک‌ساله خود در اصفهان را از طریق فروش باغچه‌ای که در درکه تهران داشت و نیز کمک دوستانش، مانند مسعود ثابتی، به‌سختی گذراند (بهار ۱۳۶۳: ۹۴-۹۵). بهار در همین زمینه به مقایسه تبعید در دوره پهلوی با دوران قبل می‌پردازد:

از قضا، به خاطر داریم اگر در قدیم کسی را تبعید می‌کردند، مخارج او را در محل منفی [تبعیدگاه] می‌دادند؛ ولی حالا پرداختن چنین مخارجی بودجه می‌خواهد و بودجه هم باید مراحل قانونی را طی کند. لہذا، تبعید بنده این صورت را پیدا کرده است و بغرنج عجیبی شده است که با هیچ سابقه‌ای درست در نمی‌آید (میرانصاری ۱۳۷۷: دفتر دوم، ۱۵۸-۱۵۹).

۵. خانواده تبعیدی

وضعیت خانواده تبعیدیان دوره پهلوی اول به علت تبعید همسر، تبعیدگاه، مدت تبعید، و وضعیت اقتصادی خانواده بستگی داشت. چنانچه تبعیدی همراه خانواده خود به تبعید می‌رفت، مسئله دوری سرپرست از خانواده مطرح نبود؛ اما از باب تأمین معاش خانواده مشکلاتی به وجود می‌آمد؛ زیرا تبعیدی، به دلیل وجود خانواده‌اش، به جز مسئله تبعید باید به فکر معاش آن‌ها نیز می‌بود؛ ولی اگر بدون خانواده به تبعید می‌رفت، فشاری برای تأمین معاش خانواده بر او وارد نبود. ایلات و عشایر عمدتاً با خانواده تبعید شده‌اند، مانند الوار کبیرکوه و گلباغی‌ها (حاتمی ۱۳۸۹: ۴۱؛ ساکما، ۱۹۴۸-۲۹۱). به دلیل نوع زندگی کوچ‌روی، همراه شدن خانواده با تبعیدی نوعی از کوچ البته اجباری به شمار می‌آمد؛ اما در مورد سران ایلات و عشایر، که دولت قصد تنبیه آن‌ها را داشت، رئیس ایل یا طایفه را در تهران نگه می‌داشت و خانواده‌اش را با ایل به تبعیدگاه می‌فرستاد. نمونه این مورد نگه داشتن میردنبوس، از رؤسای الوار کبیرکوه، در تهران و فرستادن خانواده او به بجنورد بود (حاتمی ۱۳۸۹: ۵۰-۵۱). از مجموع ۷۹ نفر اتباع جمعه اسماعیل‌زایی تبعیدی به اصفهان، ۴۸ پسر و دختر تا چهارده سال، هفده زن، و فقط چهارده مرد پانزده تا هفتادساله بودند (ساکما، ۱۵۷۸-۲۹۳). حکومت این جمع ۷۹ نفری را به دو دسته تقسیم کرد و در شهرضا و اصفهان جای داد و در این تقسیم‌بندی، بعضی از فرزندان از خانواده خود جدا شدند (همان). عبدالله ضرغام‌پور با پنجاه نفر از اعضای خانواده و بستگانش از بهبهان به تهران تبعید شد (همان: ۵۰۷-۳۱۰). همسر وی، که همراه شوهرش به تهران تبعید شده بود، درخواست طلاق داد و خواست تا با بقیه طایفه به آذربایجان، جایی که املاکشان تعویض شده بود، برود (همان: ۸۶۲۴-۲۹۴). تبعید شیخ خزعل از خوزستان باعث ایجاد خلأ قدرت در آن منطقه شد و دست عده‌ای را برای تصرف املاک خزعل باز گذارد (مپس: ۱۴۰-۱۳۰۴ ش). عبدالله، پسر خزعل، از فعالان علیه حکومت مرکزی بود که دستور توقیف و تبعید او صادر شد (مپس: ۱۴۳-۱۳۰۴ ش).

تحلیل مؤلفه‌های تبعید مخالفان سیاسی در دوره پهلوی اول؛ (تبعیدی، تبعیدگاه، و علت تبعید) ۱۴۳

در ۱۳۰۹ ش، دولت شوروی شماری از مردان ایرانی را از شوروی به ایران تبعید کرد. خانواده آن‌ها بدون سرپرست در شوروی مانده بودند. وضعیت بغرنج آنان و تقاضای آزادی همسرانشان یا تبعیدکردن آنان به ایران در اسناد نشان‌دهنده وضع این‌گونه خانواده‌هاست که مرد خانواده تبعید می‌شود و خانواده پُرجمعیتی بدون سرپرست و پشتیبان رها می‌شود (ساکما، ۲۳۵۹-۲۹۰). البته، بیش‌تر تبعیدیان ایرانی از شوروی با خانواده از این کشور تبعید شدند. این افراد با رسیدن به کشور خود نیز دچار تبعیدی دوباره می‌شدند و باید در جاهایی که دولت تعیین می‌کرد ساکن می‌شدند. تبعیدیان اشتراکی و کمونیستی جزو تبعیدیانی بودند که همیشه بدون خانواده تبعید می‌شدند؛ زیرا قرار بر سخت‌گیری بر آن‌ها بود و آنان در تبعیدگاه نیز حبس در تبعید بودند.

تبعیدیان سیاست‌های اصلاحی رضاشاه، به‌جز روحانیون حادثه مسجد گوهرشاد که در تهران در تبعید بودند، هم بدون خانواده در تبعید بودند؛ زیرا مدت تبعید این افراد کوتاه بود و تبعیدگاه‌های آنان نیز در نزدیکی محل سکونتشان قرار داشت.

نیمی از عریضه‌ها و درخواست‌هایی که تبعیدیان دوره رضاشاه برای آزادی یا تأمین خواسته‌هایشان نوشته‌اند از طرف همسران آن‌ها بوده است. شرح بی‌گناهی شوهر، مشکلات نبودن سرپرست خانواده، و وجود فرزندان متعدد فقیر و گرسنه و درخواست آزادی یا پرداخت مقرری برای فرزندان از محورهای این‌گونه عرایض است. در برخی پرونده‌های عرایض، عکس فرزندان تبعیدی نیز برای راستی‌آزمایی سخنان عارض ارسال شده است (کمام، شماره بازیابی: ۱۱/۴/۳۴/۱/۶۳، ۱۱/۴/۳۳/۱/۶۳).

در دوره پهلوی، عمدتاً مردان به‌علت مخالفت با سیاست‌های اصلاحی حکومت تبعید شدند؛ اگر زنانی نیز تبعید شدند، این کیفر شامل حال مرد خانواده شده و زن به تبع او تبعید شده بود. مگر تبعیدیان ایلات و عشایر که از این امر مستثنایند و بدان‌ها پرداخته شد. به‌جز گروه اخیر، فقط یک زن به‌صورت مشخص و نه در ارتباط با فعالیت مرد خانواده تبعید شد که بدان پرداخته می‌شود:

در اواخر بهمن ۱۲۹۹ / فوریه ۱۹۲۱ خانم فخرآفاق پارسا چهار شماره جریده جهان زنان را در شهر مشهد و شماره پنجم را در مهر ۱۳۰۰ / اکتبر ۱۹۲۱، در تهران منتشر کرد. مندرجات این شماره، که چیزی جز ضرورت آموزش و پرورش زنان نبود، غوغایی در تهران برپا کرد و جمعی آن را مخالف دین دانستند و مجازات نویسنده را خواستار شدند و سرانجام، خانم فخرآفاق و همسرش به اراک تبعید شدند.

سیدحسن مدرس، از تبعیدیان شاخص این دوره، به دلیل شرایط خاص، «حبس در تبعید» بود. مدرس، با شناختی که از روحیه رضاشاه داشت، نگران خانواده خود در تهران بود و به آنها توصیه کرد که از تهران بروند. «تکلیف قطعی شما این است که با تمام عیالات و همشیره از تهران بروید به وطن خود. پدر شما چه خیری از تهران دید که شما ببینید» (صالحی ۱۳۹۰: ۲۰۱).

مدرس در پاسخ نامه سیداسماعیل و دادن اجازه در انتهای نامه نوشت: «این است نتیجه حبس و تبعید که یک فامیل و جمعیت بی تقصیر مستأصل شده، کم کم نیست و نابود می شوند» (صالحی ۱۳۸۵: ۷۴-۷۵).

سیدعبدالباقی، پسر دیگر مدرس، در هنگام تبعید پدر، جزو محصلان اعزامی به اروپا قرار گرفت. مدرس موافق این سفر نبود و به فرزندش تأکید کرد: «به کلی از خیال مسافرت به خارج، چه اروپا چه بیروت، بیرون آمده، عزم خود را بر توقف [در ایران] و تحصیل بدون تردید قرار دهید» (صالحی ۱۳۹۰: ۲۰۲).

مدرس در مسیر راه حرکت به سمت تبعیدگاه خود در گناباد در نامه‌ای به همسرش نوشت که در صورت تمایل او مدرس می‌تواند او را طلاق دهد؛ اما همسرش نپذیرفت. اما سختی دوران تبعید باعث شد تا زن مدرس درخواست طلاق کند. «گویا آن بیچاره اساساً میل به رهایی نداشته است و به واسطه طول سفر بیچاره‌تر شده [است]. در هر صورت، وکالت‌نامه برای فرزند خود سیدعبدالباقی فرستادم که او را رها و آسوده نماید» (صالحی ۱۳۸۵: ۷۲).

سخت‌تر شدن شرایط برای خانواده مدرس، از نظر اقتصادی، باعث فشار مضاعف بر مدرس شد؛ زیرا در تبعید کاری از دستش بر نمی‌آمد و فقط به خانواده‌اش توصیه می‌کرد که جایگاهشان را بشناسند. «شما باید راضی باشید به آنچه پیش آمده و خداوند صلاح دیده» (صالحی ۱۳۹۰: ۲۰۲). «شما یک مشت ذریه آل رسول (ص) هستید و ایتم آل محمد محسوب می‌باشید، حوایج خود را از خداوند بخواهید از من و امثال من چه برمی‌آید» (همان: ۱۹۵).

بعد از تبعید، دوستان مدرس، که با او و خانواده‌اش ارتباط داشتند، کم کم از اطراف خانواده مدرس دور شدند و خانواده مدرس از حمایت آنها هم محروم شد («ناگفته‌هایی از زندگی فردی و اجتماعی مدرس» ۱۳۸۶: ۱۵).

ملک‌الشعراى بهار با خانواده به اصفهان تبعید شد. وضعیت سخت معاش زندگی به همه فشار می‌آورد. همسر بهار در این مدت هرچند هفته یک بار از اصفهان به تهران می‌آمد و از طریق اشخاص بانفوذ برای آزادی بهار تلاش می‌کرد.

تحلیل مؤلفه‌های تبعید مخالفان سیاسی در دوره پهلوی اول؛ (تبعیدی، تبعیدگاه، و علت تبعید) ۱۴۵

گریه‌ها و التماس‌های مادرم را هرگز در این روزها فراموش نخواهم کرد. بالاخره، در یکی از همین ملاقات‌ها بود که دکتر لقمان‌الدوله به مادرم مژده داد که شاه به‌خاطر وساطت ذکاء‌الملک فروغی شوهرت را عفو کرده است و او می‌تواند به تهران بازگردد (بهار ۱۳۶۶: ۶۴۰).

ماه‌ملک بهار، دختر بهار، از جمع کردن فرزندان توسط بهار و قصه‌گویی در شب‌های زمستان ۱۳۱۰ در اصفهان یاد می‌کند (بهار ۱۳۴۴: ۶۴).

تسری جرم شخص به خانواده او و تبعید کردن خانواده پس از مجازات شخص خاطی درباره برخی افراد در این دوره انجام می‌شد. به‌دنبال زندانی شدن و قتل تیمورتاش، همه خانواده او به کاشمر (زادگاه تیمورتاش) تبعید شدند. آن‌ها تا آخر دوره رضاشاه در کاشمر در تبعید بودند (واعظ شهرستانی ۱۳۸۸: ۴۲۴). اموال و املاک تیمورتاش نیز پس از قتل وی مصادره شد (بیگدلی ۱۳۸۸: ۵۶) و نوایی، رئیس شهربانی مشهد، خانواده تیمورتاش را به شوره‌زارهای تربت‌جام تبعید کرد (راوندی ۱۳۸۲: ج ۷، ۴۶۷).

خانواده کمال‌الملک نیز در تبعیدگاه با او زندگی می‌کردند. اما کمال‌الملک پس از چندی در صدد انتقال فرزندش، حیدرقلی خان، از نیشابور به تهران برآمد و در این زمینه از ارباب کیخسرو شاهرخ و حکیم‌الملک خواهش کرد تا این کار را انجام دهند (کمال‌الملک ۱۳۶۶ الف: ۱۶۸).

خانواده مصدق، که از وضعیت جسمی مصدق و داروهای مصرفی او باخبر بودند، با هماهنگی شهربانی یک پرستار و یک آشپز به بیرجند فرستادند. هزینه زندگی مصدق، پرستار، و آشپز وی در تبعیدگاه روزی ۲۴/۱ ریال و سالانه ۷۴۷۱ ریال بود که خانواده مصدق آن را پرداخت می‌کرد (مصدق ۱۳۶۹: ۵۳).

۱.۵ وضعیت جسمی و روحی تبعیدی

تبعیدیان پس از گذراندن مدتی در تبعیدگاه به بیماری‌های جسمی و روحی گوناگونی دچار می‌شدند؛ می‌توان این بیماری‌ها را به چند دسته تقسیم کرد: ۱. بیماری به‌دلیل شرایط بهداشتی تبعیدگاه؛ ۲. بیماری بر اثر کهولت سن، زیرا بخشی از تبعیدیان دوره رضاشاه و به‌ویژه تبعیدیان شاخص در سنین پیری بودند؛ و ۳. بیماری بر اثر تفاوت اقلیم تبعیدگاه.

تبعیدیانی که به‌صورت دسته‌جمعی و به‌قصد تنبیه از یک اقلیم جغرافیایی به اقلیمی متفاوت تبعید می‌شدند در تبعیدگاه به بیماری‌هایی دچار می‌شدند که ریشه آن در تفاوت

دو اقلیم بود. الوار تبعیدی از کبیرکوه به بجنورد، گلباغی های تبعیدی از کردستان به کویر مرکزی ایران از این دسته‌اند؛ به‌ویژه که این افراد به‌صورت دسته‌جمعی تبعید می‌شدند و در خانواده‌های پُرجمعیت زندگی می‌کردند.

ایرانیان تبعیدی از شوروی در سال‌های ۱۳۱۶ ش/ ۱۹۳۷ م و ۱۳۱۷ ش/ ۱۹۳۸ م به تیفوس مبتلا شدند؛ زیرا به‌صورت دسته‌جمعی تبعید می‌شدند و قرنطینه آن‌ها در سر مرز هم بیش از آن‌که باعث جدایی بیماران از دیگران شود، به همه‌گیری بیماری کمک می‌کرد؛ زیرا افرادی که به قرنطینه این افراد در شهرهای مرزی، مانند بندرانزلی و آستارا، می‌پرداختند از ترس انتشار بیماری به داخل شهر سریعاً مجوز آزادی آن‌ها را می‌دادند (ساکما، نخ، ۵۴۱۸۰). بدترین وضعیت نگه‌داری تبعیدی در دوره رضاشاه از آن سیدحسن مدرس بود. مدرس در شرح حال خود نوشته است: «تقریباً یک سال است که سرم تراشیده نشده. اگرچه گیسوان داشتن و بعد از شصت سال تأسی به اجداد کردن مانعی ندارد و فقط خلاف عادت و معتاد امثال ماهاست» (صالحی ۱۳۸۵: ۵۳). مدرس در ادامه نوشته است: «چیزی که در این مدت موجب تألم من می‌شد نمازکردن با تیمم بود» (همان). یعنی به مدرس تا مدتی اجازه حمام کردن و وضوگرفتن هم نمی‌دادند. وی از زمان دست‌گیری تا شانزده ماه بعد با یک دست لباس زندگی می‌کرد.

روزی ناصرقلی خان وارد شده و بشارت دادند که مبلغ پانزده تومان، که یک‌صد و پنجاه قران بوده باشد، اعتبار داده شده است که به‌جهت شما لباس تهیه شود و هرچه زودتر آن‌ها را مرتب کرده، صورت آن را به امضای شما بفرستم. معلوم است کسی که شانزده ماه تقریباً به وضعیت ناگواری باشد چه‌قدر خوش‌وقت می‌شود (همان: ۷۱-۷۲).

فشار زندگی در تبعیدگاه بر مدرس بسیار سخت بود و باوجود مناعت‌طبع ناچار شد وضعیت خود را در تبعیدگاه، در نامه‌ای مخفیانه و از طریق یکی از مأموران به شیخ احمد بهار توضیح دهد: «... زندگی من از هر حیث دشوار است؛ حتی نان و لحاف ندارم» (مکی ۱۳۶۲: ج ۵، ۶۰). بهار نامه مدرس را به امیرلشکر جهانبانی داد و جهانبانی قول اصلاح داد و کمی وضع غذایی بهبود یافت (همان).

هم‌نشینی پنج‌ماهه مدرس (از مرداد تا آخر آذر ۱۳۰۸/ اوت تا دسامبر ۱۹۲۹) با دو نفر معتاد در روحیه مدرس بسیار تأثیر گذاشت و او را افسرده کرد: «هروقت من باب ضرورت بیرون آمده، حال آن‌ها را مشاهده می‌کردم، حقیقتاً متألم می‌شدم» (صالحی ۱۳۸۵: ۵۱). مدرس، برای آن‌که کاملاً از خانواده بریده باشد و هیچ نشانه‌ای از خانواده در نزدش نباشد،

تحلیل مؤلفه‌های تبعید مخالفان سیاسی در دوره پهلوی اول؛ (تبعیدی، تبعیدگاه، و علت تبعید) ۱۴۷

پاسخ نامه‌های محدودی را که دریافت می‌کرد در زیر همان نامه می‌نوشت و باز می‌گرداند. البته، با این کار دریافت نامه را نیز اعلام وصول می‌کرد.

تحلیل محتوای نه نامه‌ای که اخیراً از مدرس به دست آمده نشان می‌دهد که دغدغه وی در تبعیدگاه مسائل سیاسی نیست. نگرانی اصلی مدرس خانواده‌اش بود. لحن این نامه‌ها نیز ملتسمانه و غمگنازه است. مدرس درخواست نمود تا برای تجدید روحیه و تحت‌الحفظ از راه دزدآب به مکه برود؛ اما جوابی به درخواست او داده نشد. نوائی، رئیس شهربانی مشهد، در ۱۷ اردیبهشت ۱۳۱۶/۷ مه ۱۹۳۷، حدود هفت ماه قبل از فوت مدرس به دیدن او رفت:

من به دیدن او به خوفاً رفتم؛ یک چشمش نابینا شده و موی سر و ریشش دراز و ژولیده و پشت او خمیده بود. به تهران گزارش دادم. امر کردند سلمانی برود و سروصورتش را اصلاح کند (مکی ۱۳۶۲: ج ۵، ۶۱).

مصدق، که به دلیل مخالفت با رضاشاه محکوم و به بیرجند تبعید شده بود، احساس می‌کرد که او را برای سربینه‌نیت کردن به بیرجند می‌برند. بنابراین، در راه مشهد تصمیم به خودکشی گرفت. با استفاده از غیبت مأموران، تعدادی از قرص‌های مسکن را، که همراه خود داشت، خورد. با اثر کردن قرص‌ها، مصدق دچار استفراغ شدید و تشنج و ضعف شد (مصدق ۱۳۶۹: ۵۲). دست‌اندازهای جاده خاکی تهران - مشهد مصدق را نجات داد و باعث شد قرص‌ها را بالا بیاورد. مأموران وی را به شاهرود رساندند و معده‌اش را شست‌وشو دادند. در تبعیدگاه بیرجند نیز ناآرام بود.

کوچکی اتاق، تغذیه بد، نبودن بهداشت، و سابقه بیماری موجب افسردگی شدید پدرم می‌شود ... پدر چون احساس می‌کند قصد کشتن او را دارند، از خوردن غذا امتناع می‌کند. مدت چهل و هشت ساعت هیچ چیزی، حتی آب هم، نمی‌خورد و بیش‌ازپیش ضعیف می‌شود (همان: ۵۵).

مصدق، پس از آن که رئیس شهربانی بیرجند به او اطمینان داد، اعتصاب غذای خود را شکست. وضعیت جسمی بد مصدق ناشی از وضعیت روحی او بود. وی سرنوشت بسیاری از بزرگان را دیده بود که به دستور رضاشاه کشته شده بودند و او ترس شدیدی از رضاشاه داشت. برخی دوستان و اقوام و حتی دشمنانش نیز در حبس و تبعید بودند. این وضعیت روحی بیماری صرع وی را تشدید کرده بود و کمبود دارو نیز وضع را بدتر می‌کرد. با وجود یک پرستار و یک آشپز، باز هم وضعیت روحی بدی در تبعیدگاه بیرجند داشت. «نام‌برده از

روز ورود به بیرجند به واسطه داشتن بیماری غش نیازمند به داروهایی می باشد که چون در بیرجند وجود ندارد، بهای آن را نمی توان تعیین و گزارش نمود» (همان: ۵۳).

ترس از مرگ و کشته شدن باعث می شد که تبعیدی به اطرافیانش سوءظن داشته باشد و وضع روحی تبعیدی را به هم می ریخت. فیروز، عارف، مصدق، و کمال الملک، از تبعیدیان این دوره، دچار این حالت بودند. فیروز و عارف برای محافظت خود از تهدید احتمالی در کنار خود سگ نگه می داشتند. عارف دو قلاده سگ بزرگ در خانه اش داشت؛ ضمن آن که فشارهای روحی به تبعیدی باعث گرایش شدید عارف به تریاک (صفائی ۱۳۷۱: ۵۰) و کمال الملک به نوشیدن افراطی مشروب شده بود (کمال الملک ۱۳۶۶ ب: ۱۷۱).

زندگی یک نواخت در تبعیدگاه باعث افسردگی تبعیدیان می شد. «زندگی یک نهج هم کم کم تولید یک قسم حزن و اندوهی می کند» (همان: ۳۰). زندگی در گوشه تبعیدگاه برای تبعیدیانی که همواره مورد نظر بودند، مانند شعرا، هنرمندان، و برخی سیاسیون سخت تر می گذشت. آنان دچار دوگانگی می شدند. از یک سو، می خواستند در گوشه گیری و عزلت باشند تا جانشان در امان بماند و از سوی دیگر، نمی خواستند از اذهان پاک شوند. بنابراین، راه چاره را در نوشتن نامه می یافتند. حجم نامه های کمال الملک و عارف درخور توجه است. وضع بهداشتی تبعیدگاه و وضعیت جسمانی و پیری تبعیدیان باعث می شد که بیماری های چشمی در میان تبعیدیان شایع باشد؛ کمال الملک، مدرس، و خزعل نمونه این وضعیت اند. مدرس یک چشمش نابینا شده بود. کمال الملک، که چشمش بر اثر حادثه ای آسیب دیده و عفونت کرده بود، سعی می کرد با نامه نگاری با پزشک خود چشمانش را درمان کند. خزعل نیز بینایی یک چشمش را از دست داده بود و چشم دیگرش نیز بسیار ضعیف شده بود (سترانگ ۱۳۸۵: ۳۸۷).

۶. تبعیدگاه

تبعیدگاه ها محل هایی بودند که تبعیدیان مدت تبعید خود را در آن می گذراندند. انتخاب مکان برای تبعیدیان برعهده حکومت بود و هر حکومتی طبق معیار و ملاک خود تبعیدگاه هایی برمی گزید.

شهرهایی که حکومت در دوره رضاشاه برای تبعیدگاه انتخاب کرد عمدتاً اقلیم مناسب و معتدلی نداشتند؛ یا در مناطق کویری با آب و هوای گرم و خشک قرار داشتند یا در جنوب کشور با آب و هوایی گرم و مرطوب یا در مناطق سردسیر. شهرهای کاشان، ساوه، نائین، یزد،

تحلیل مؤلفه‌های تبعید مخالفان سیاسی در دوره پهلوی اول؛ (تبعیدی، تبعیدگاه، و علت تبعید) ۱۴۹

کرمان، بیرجند، طبس، اصفهان، شیراز، قم، خوار، و ورامین آب‌وهوای گرم‌وخشک داشتند. برازجان، بوشهر، و بندرعباس، از تبعیدگاه‌های سخت این دوران، آب‌وهوایی گرم‌ومرطوب داشتند. همدان، سردشت، اردبیل، آستارا، و بجنورد جزو مناطق سردسیر کشور بودند که با امکانات آن دوران زمستان‌های سختی داشتند. گذراندن زمستان، به‌ویژه برای غیربومیان، در این مناطق سخت بود. در ۱۳۱۹ ش / ۱۹۴۰ م، به‌جز شهرهای یادشده، ده نقطه دیگر شامل بیجار، اسکو، خلخال، سمنان، قصرقند، شهرضا، جزیره هرمز، داراب، شوشتر، و رفسنجان از سوی کمیسیون افراد تبعیدی و تحت‌نظری برای انتخاب تبعیدگاه به دولت پیش‌نهاد شد (ساکما، نخ، ۵۲۸۷۵).

طبق بند ۳ ماده ۲۵ قانون کیفر عمومی، تعیین تبعیدگاه‌ها با دولت بود. شهرهای بیجار، اسکو، و خلخال در این فهرست جزو شهرهایی با اقلیم سرد و بقیه جزو شهرهایی با اقلیم گرم بودند. بنابراین، داشتن آب‌وهوایی خشن باعث می‌شد تا دولت این شهرها را برای تبعیدگاه انتخاب کند. البته، در این زمینه استثنائاتی نیز، مانند شهر تهران، به‌دلیل پایتخت‌بودن وجود داشت که اصل توجه به اقلیم در انتخاب محل به‌عنوان تبعیدگاه را نفی نمی‌کرد. بعدها، زندان‌های بزرگ کشور نیز در این تبعیدگاه‌ها ساخته شد؛ یعنی شهرهایی به‌عنوان تبعیدگاه انتخاب و بعد در آن‌ها زندان ساخته شد. ذکر این نکته لازم است که وضعیت تبعیدیان با زندانیان متفاوت بود و حداقل این دو نوع مجازات نیز «حبس در تبعید» بود که درمورد برخی تبعیدیان شاخص مانند مدرس و فیروز و مصدق و گروهی از تبعیدیان اشتراکی و کمونیستی در دژ برازجان اعمال شد. به‌جز این‌ها، کسان دیگری که در زندان قصر و دیگر زندان‌های دوره رضاشاه زندانی بودند و گاهی نیز زندان آنان جابه‌جا می‌شد مشمول تبعید نبودند؛ مگر آن‌که در اسناد به مجازات تبعید درمورد آن‌ها تصریح شده باشد، مانند زندانیان کمونیست که به‌دلیل فعالیت‌هایشان در خوزستان دست‌گیر و به زندان تهران منتقل و بعد به دژ برازجان تبعید شدند.

۷. نتیجه‌گیری

مؤلفه‌های سه‌گانه تبعیدی، تبعیدگاه، و علت تبعید در دوره رضاشاه الگوی یک‌سانی از وضعیت تبعیدیان را، که ناشی از سیاست واحد حکومت باشد، نشان نمی‌دهد. هدف از تبعید مخالفان سیاست‌های اصلاحی (نظام‌وظیفه، اتحاد البسه، و کشف حجاب) تنبیه آنان به‌سبب پذیرش اصلاحات بود و درصورت پذیرش اصلاحات تبعید به‌پایان می‌رسید. تبعیدگاه این افراد معمولاً دور از محل زندگی‌شان نبود و مدت تبعید نیز کوتاه بود.

روحانیون گروه اجتماعی این تبعیدیان بودند. تبعید دیوانیان به قصد دورکردن آنان از ساختار سیاسی و ترس از نفوذ آنان انجام می‌گرفت. هرچه از ابتدای حکومت رضاشاه به انتهای آن نزدیک می‌شویم بر شمار تبعیدیان افزوده می‌شود. تبعیدگاه این افراد از الگوی مشخص دوره رضاشاه، که تفاوت اقلیم محل زندگی تبعیدی و تبعیدگاه بود، پیروی نمی‌کرد و عدم تناسب جرم واقع شده (علت تبعید) و مجازات در این نوع از تبعید دیده می‌شود؛ ضمن این که برخی تبعیدیان دلیل واقعی تبعید خود را نمی‌دانستند. تبعید دسته‌جمعی عشایر یادآور تبعید ایلات متمرکز در دوران گذشته است. تبعیدگاه این افراد عمدتاً از نظر اقلیم متضاد با محل زندگی آنان انتخاب می‌شد تا امکان ارتزاق به طریق کوچ‌روی از آنان سلب شود. قصد حکومت از این نوع تبعید تنبیه آنان و نابودکردن سیستم اقتصادی مبتنی بر کوچ‌روی بود. تبعیدگاه این افراد از محل زندگی شان فاصله زیادی داشت و علت تبعید هم مخالفت با حکومت و درگیری‌های قبیله‌ای بود. البته، اسکان ایلات و عشایر شامل این نوع از تبعید نیست. تبعید سران ایلات و عشایر و نیز ملاکان عمده در تهران از الگوی یکسان متضاد بودن اقلیم محل زندگی تبعید با تبعیدگاه پیروی نمی‌کرد. این نوع از تبعید به دلیل ازهم‌پاشیدن ساختار سیاسی و اجتماعی ایلات و عشایر نیز صورت می‌گرفت؛ به این سبب، سران ایل را در تهران نگه می‌داشتند و بقیه ایل را به تبعیدگاه می‌فرستاد. شرایط زندگی این افراد در تهران و تسهیلاتی که دریافت می‌کردند باعث جذب آنان در سیستم نوسازی رضاشاه شد. آنان ملبس به کت و شلوار شدند و فرزندان‌شان در مدارس تحصیل کردند.

با بررسی گروه‌های اجتماعی تبعیدیان و انطباق مؤلفه‌های سه‌گانه تبعیدی، تبعیدگاه، و علت تبعید بر آنان نمی‌توان به الگوی یکسانی از رفتار حکومت در دوره رضاشاه در این زمینه دست یافت. بدین ترتیب، تبعید در دوره رضاشاه هم ویژگی‌های تبعید در حکومت‌های استبدادی را دارد، مانند تبعید ایلات و عشایر، هم شاخصه‌های تبعید در حکومت‌های دیکتاتوری را، مانند تبعید مخالفان اصلاحات حکومتی و دیوانیان منتقد.

کتاب‌نامه

- «ناگفته‌هایی از زندگی فردی و اجتماعی مدرس» (۱۳۸۶)، در گفت‌و شنود شاهد یاران با محسن مدرس، یاران، یادمان شهید آیت‌الله سیدحسین مدرس، ۲۵ آذر.
- ابن فارس، احمد (۱۴۲۰ ق)، معجم مقاییس اللغة، تحقیق و ضبط عبدالمسلم محمد بن هارون، بیروت: دارالجیل.
- افریقی مصری، محمد بن مکرم (۱۴۲۶ ق)، لسان العرب، بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.

تحلیل مؤلفه‌های تبعید مخالفان سیاسی در دوره پهلوی اول؛ (تبعیدی، تبعیدگاه، و علت تبعید) ۱۵۱

- ایمانی، عباس (۱۳۸۳)، فرهنگ اصطلاحات حقوق کیفری، تهران: کتابخانه گنج دانش.
- باقرزاده، حمید (گردآورنده) (۱۳۷۶)، کمال‌الملک هنرمند همیشه زنده، تهران: اشکان؛ هیرمند.
- بهار، پروانه (۱۳۶۶)، «چند خاطره از پدرم»، مجله ایران‌نامه، س ۵، ش ۴.
- بهار، ماه‌ملک (۱۳۴۴)، «پدرم بهار»، مجله پیام‌نوین، ش ۵.
- بهار، محمدتقی (۱۳۶۸)، دیوان اشعار محمدتقی بهار؛ ملک‌الشعرا، تهران: توس.
- بهار، مهرداد (۱۳۶۳)، «بهار، خانه، و خانواده»، مجله آینده، س ۱۰، ش ۲ و ۳.
- بیگللی، غلام‌حسین (۱۳۸۸)، از کاخ‌های شاه تا زندان‌های سیبری، تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۷۸)، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، تهران: کتابخانه گنج دانش.
- جعفری، علی‌اکبر و فروغ بحرینی (۱۳۹۰)، «بررسی اندیشه و عملکرد سیاسی علی دشتی در مجالس شورای ملی در دوره رضاشاه (۱۳۰۶-۱۳۲۰)»، دن: برگزیده نخستین مقالات دومین نشست تخصصی تاریخ مجلس، ضمیمه مجله اسناد بهارستان، ش ۳.
- حاتمی، امیدعلی (۱۳۸۹)، ملک دلگیر، خرم‌آباد: شاپورخواست.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۳)، لغت‌نامه، تهران: مؤسسه لغت‌نامه دهخدا.
- راوندی، مرتضی (۱۳۸۲)، تاریخ اجتماعی ایران، ج ۷، تهران: نگاه.
- رفیع، رضا (قائم‌مقام‌الملک) (۱۳۸۸)، خاطراتی از زندگی سیاسی حاج آقا رضا رفیع (قائم‌مقام‌الملک)، ندیم شاهان پهلوی، به کوشش مسعود رفیع، تهران: آبی.
- سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران (ساکما)، ۱۹۴۸-۲۹۱، ۱۵۷۸-۲۹۳، ۲۳۵۹-۲۹۳، ۳۹۶۷-۲۹۳، ۸۶۲۴-۲۹۴، و ۵۰۷-۳۱۰.
- سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، اسناد نخست‌وزیری (ساکما، نخ)، ۵۲۸۷۵، ۵۴۱۸۰، و ۶۰۱۵۱.
- سترانگ، ویلیام تتودور (۱۳۸۵)، حکومت شیخ خزعل بن جابر و سرکوب شیخ‌نشین خوزستان، بررسی عملکرد امپریالیسم بریتانیا در جنوب غربی ایران (۱۲۷۶-۱۳۰۴ ش/۱۸۹۷-۱۹۲۵)، ترجمه صفاءالدین تبرائیان، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- شوشتری، محمدعلی (۱۳۷۹)، خاطرات سیاسی سیدمحمدعلی شوشتری، به اهتمام غلام‌حسین میرزا صالح، تهران: کویر.
- شیخ‌الاسلامی، جواد (۱۳۶۸)، «نصرت‌الدوله فیروز و داستان سقوط وی»، آینده، س ۱۵.
- صارم درگزی، محمود (۱۳۸۸)، خاطرات میرزا محمود صارم‌الممالک درگزی، تصحیح ابوطالب صارمی و علی کریمیان، شیروان: شیلان.
- صالحی، نصرالله (۱۳۸۵)، گنجینه خواف: مجموعه درس‌ها و یادداشت‌های روزانه شهید سیدحسن مدرس از تبعید، تهران: طهوری.
- صالحی، نصرالله (۱۳۹۰)، «مکاتبات منتشرنشده سیدحسن مدرس با فرزندش، سیدعبدالباقی از تبعیدگاه خواف»، ضمیمه اسناد بهارستان، ش ۳.

۱۵۲ تحقیقات تاریخ اجتماعی، سال هفتم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۶

- صفائی، ابراهیم (۱۳۷۱)، *پنجاه خاطره از پنجاه سال*، تهران: جاویدان.
- صفائی، ابراهیم (۱۳۷۳)، *چهل خاطره از چهل سال*، تهران: علمی.
- عارف قزوینی، ابوالقاسم (۱۳۹۱)، *نامه‌های عارف قزوینی*، تهران: دوستان.
- عبده، جلال (۱۳۶۸)، *چهل سال در صحنه قضایی، سیاسی، و دیپلماسی ایران و جهان*، ج ۱، خاطرات جلال عبده، تنظیم مجید تفرشی، تهران: مؤسسه فرهنگی رسا.
- فرمانفرمائیان، محمدولی میرزا (۱۳۸۲)، *مجلس شورای ملی*، به‌کوشش منصوره اتحادیه و بهمن فرمانفرمائیان، ج ۳، تهران: کتاب سیامک.
- فیروز، فیروز (۱۳۷۵)، *مجموعه مکاتبات، اسناد، خاطرات، و آثار فیروز میرزا؛ نصرت‌الدوله*، ج ۲: ایام محبس، به‌کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران: تاریخ ایران.
- کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی (کمام)، ۱۱/۲۳۳/۲۵/۱/۲۴۱، ۱۱/۴/۳۴/۱/۶۳، ۱۱/۴/۳۳/۱/۶۳، ۹/۸۸/۲۰/۲/۵۲، و ۱۱/۲۱۰/۱۳/۱/۱۸۷.
- کمال‌الملک، محمد (۱۳۶۶ الف)، *نامه‌های کمال‌الملک*، به‌کوشش علی دهباشی، تهران: بزرگ‌مهر.
- کمال‌الملک، محمد (۱۳۶۶ ب)، *یادنامه کمال‌الملک*، به‌کوشش علی دهباشی، تهران: چکامه.
- لورین، سر پرسی (۱۳۶۳)، *شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان*، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: فلسفه.
- مجد، محمدقلی (۱۳۸۹ الف)، *از قاجار به پهلوی ۱۲۹۸-۱۳۰۹ براساس اسناد وزارت خارجه امریکا*، ترجمه علی‌اکبر رنجبر کرمانی و مصطفی امیری، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- مجد، محمدقلی (۱۳۸۹ ب)، *رضاشاه و بریتانیا به روایت اسناد وزارت خارجه امریکا*، ترجمه مصطفی امیری، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات (۱۳۷۸)، *زناده تاریخ، شهید آیت‌الله سیدحسن مدرس به روایت اسناد*، تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات.
- مصدق، غلام‌حسین (۱۳۶۹)، *در کنار پدرم، مصدق، خاطرات غلام‌حسین مصدق*، تهران: خدمات فرهنگی رسا.
- معین، محمد (۱۳۸۱)، *فرهنگ فارسی*، تهران: سرایش.
- مکی، حسین (۱۳۶۲)، *تاریخ بیست‌ساله ایران*، ج ۵ و ۶، تهران: ناشر.
- مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی (مپس)، ۱۴۰-۱۳۰۴ ش و ۱۴۳-۱۳۰۴ ش.
- میرانصاری، علی (۱۳۷۷)، *اسنادی از مشاهیر ادب معاصر ایران*، دفتر دوم، تهران: سازمان اسناد ملی ایران.
- واعظ شهرستانی، نفیسه (۱۳۸۸)، *سیاست عشایری دولت پهلوی اول*، تهران: تاریخ ایران.

Iran Political Diaries 1881-1965 (1997), General Editor R. M. Burrell, vol. 9 (1931-1934), vol. 10 (1935-1938), vol. 11 (1939-1942), Archive Editions Limited.